

آفتِ حالِ خوب

علی اصغر احمدی

گمنام، به گوشه‌ای می‌خزد و از نظرها پنهان می‌شود. این‌ها همه از نهادینه‌نشدن معنا و مفهوم حال خوب در فرهنگ جامعه ناشی می‌شوند. فرهنگ حال خوب باید در شخصیت مردم، در گفتمان جامعه و در مطالبات اجتماعی حضور داشته باشد. باید دیده شود. باید جست‌وجو و سراغ گرفته شود؛ که متأسفانه چنین نیست. فرهنگ حال خوب، چون پیر فرزانه‌ای، در گوشه‌ای از این جامعه، در میان عده‌ای معدود و محدود از انسان‌ها، با حالی نزار، روزگار می‌گذراند. اگر به سراغش نرویم، اگر پیدایش نکنیم، اگر ارج و قربش را نشناسیم، ممکن است خیلی زود از دستش بدهیم و با همان وسیله‌هایی که به آن‌ها عادت کرده‌ایم، زندگی را در سردی و بی‌معنایی به پایان برسانیم.

حال و روز فرهنگ حال خوب، قصه‌ای مفصل است؛ لکن گوشه‌هایی از آنچه را عزیزان بر سر عزیزانشان می‌آورند، اشارت‌گونه، مرور می‌کنیم: - مستعدترین فرزندانمان را با وجود تلاش برای پیشرفت تحصیلی، چنان تحت فشار، تذکر، بازپرسی و بازجویی قرار می‌دهیم که از زندگی سیرشان می‌کنیم. دانش‌آموز کلاس دوازدهمی، هر جا می‌رود، سؤال از درس است و تلاش و وقت تنگ، هر معلمی از او سراغ تکالیفش را می‌گیرد.

حال خوب اصلی‌ترین نیاز روانی بشر است که برای او به‌نحو عجیبی غریبه است. انسان در اصل، در زندگی به‌دنبال وسیله یا وسایلی می‌گردد که حالش را خوب کنند. او به دنبال آدم‌ها، چیزها و کارهای گوناگون می‌رود تا حالش خوب شود. ولی چه زود هدف اصلی را گم می‌کند و وسیله‌ها را به‌جای هدفش می‌نشاند! مثال معروفش پول است. او پول را جست‌وجو می‌کند تا با آن به حال خوب برسد، ولی طولی نمی‌کشد که چنان به پول می‌چسبد که همه‌چیز را فراموش می‌کند و اندک حال خوبی را نیز که داشته، قربانی آن می‌کند.

حال خوب یعنی احساس آرامش، ایمنی، ارزشمندی، خوش‌حالی، رضایت، احترام، عشق، پویایی و پیشرفت، معنا و هدف‌داری، خودشناسی و خودیابی. حال بد یعنی نبود همه این‌ها. احساس بی‌قراری، نایمنی، تنهایی، پوچی، بی‌هدفی، درجا زدن، حقارت، سرگشتگی، نارضایتی و ناخشنودی، کینه، حسادت، دشمنی، بغض و نبود معنا و هدف.

زندگی انسانی انسان، یعنی خروج از حال بد و حرکت به‌طرف حال خوب پایدار. ولی همان‌گونه که گفته شد، خیلی زود هدف گم می‌شود و وسیله جای آن را می‌گیرد. وسیله می‌شود هدف و هدف چون انسانی



پدر و مادر، بسان مأموران ناشی اطلاعاتی، تمامی حرکاتش را در خانه و بیرون از خانه رصد می‌کنند و بعضاً بر گه‌های جریمه‌ای هم برایش می‌فرستند. اینان چنان با فرزند خود رفتار می‌کنند که نه دستگاه‌های اطلاعاتی کشور و نه راهنمایی و رانندگی، با هیچ شهروندی چنین نمی‌کنند! تو گویی مَهر بازجویی و بازپرسی شود بر پیشانی او خورده که علاوه بر پدر و مادر، هریک از اعضای فامیل، پدر بزرگ و مادر بزرگ، عمو و عمه، دایی و خاله، همسایه قدیمی، این‌وری و آن‌وری، تا چشمشان به او می‌افتد، از درس و تحصیل و کلاس چندمی بودنش می‌پرسند. و اگر دانش‌آموزی نتوانسته باشد پشت گول درس را به‌سادگی به زمین بزند و در عمل از آن شکست خورده باشد، این رصدها، پرس‌وجوها، و جست‌وجوها با نگاهی از شماتت و سرزنش نیز همراه خواهند شد. تمامی این‌ها، حال این جوان رعنا را چنان بد می‌کنند که طنین این حال بد، در کلام دانش‌آموز کنکوری، در اردیبهشت‌ماه سالی، در ذهنم، با آهنگی حزین طنین می‌اندازد که به من گفت: «حالم خیلی بد است.»

پدر و مادر، بسان مأموران ناشی اطلاعاتی، تمامی حرکاتش را در خانه و بیرون از خانه رصد می‌کنند و بعضاً بر گه‌های جریمه‌ای هم برایش می‌فرستند. اینان چنان با فرزند خود رفتار می‌کنند که نه دستگاه‌های اطلاعاتی کشور و نه راهنمایی و رانندگی، با هیچ شهروندی چنین نمی‌کنند! تو گویی مَهر بازجویی و بازپرسی شود بر پیشانی او خورده که علاوه بر پدر و مادر، هریک از اعضای فامیل، پدر بزرگ و مادر بزرگ، عمو و عمه، دایی و خاله، همسایه قدیمی، این‌وری و آن‌وری، تا چشمشان به او می‌افتد، از درس و تحصیل و کلاس چندمی بودنش می‌پرسند. و اگر دانش‌آموزی نتوانسته باشد پشت گول درس را به‌سادگی به زمین بزند و در عمل از آن شکست خورده باشد، این رصدها، پرس‌وجوها، و جست‌وجوها با نگاهی از شماتت و سرزنش نیز همراه خواهند شد. تمامی این‌ها، حال این جوان رعنا را چنان بد می‌کنند که طنین این حال بد، در کلام دانش‌آموز کنکوری، در اردیبهشت‌ماه سالی، در ذهنم، با آهنگی حزین طنین می‌اندازد که به من گفت: «حالم خیلی بد است.»

پدر و مادر، بسان مأموران ناشی اطلاعاتی، تمامی حرکاتش را در خانه و بیرون از خانه رصد می‌کنند و بعضاً بر گه‌های جریمه‌ای هم برایش می‌فرستند. اینان چنان با فرزند خود رفتار می‌کنند که نه دستگاه‌های اطلاعاتی کشور و نه راهنمایی و رانندگی، با هیچ شهروندی چنین نمی‌کنند! تو گویی مَهر بازجویی و بازپرسی شود بر پیشانی او خورده که علاوه بر پدر و مادر، هریک از اعضای فامیل، پدر بزرگ و مادر بزرگ، عمو و عمه، دایی و خاله، همسایه قدیمی، این‌وری و آن‌وری، تا چشمشان به او می‌افتد، از درس و تحصیل و کلاس چندمی بودنش می‌پرسند. و اگر دانش‌آموزی نتوانسته باشد پشت گول درس را به‌سادگی به زمین بزند و در عمل از آن شکست خورده باشد، این رصدها، پرس‌وجوها، و جست‌وجوها با نگاهی از شماتت و سرزنش نیز همراه خواهند شد. تمامی این‌ها، حال این جوان رعنا را چنان بد می‌کنند که طنین این حال بد، در کلام دانش‌آموز کنکوری، در اردیبهشت‌ماه سالی، در ذهنم، با آهنگی حزین طنین می‌اندازد که به من گفت: «حالم خیلی بد است.»

پدر و مادر، بسان مأموران ناشی اطلاعاتی، تمامی حرکاتش را در خانه و بیرون از خانه رصد می‌کنند و بعضاً بر گه‌های جریمه‌ای هم برایش می‌فرستند. اینان چنان با فرزند خود رفتار می‌کنند که نه دستگاه‌های اطلاعاتی کشور و نه راهنمایی و رانندگی، با هیچ شهروندی چنین نمی‌کنند! تو گویی مَهر بازجویی و بازپرسی شود بر پیشانی او خورده که علاوه بر پدر و مادر، هریک از اعضای فامیل، پدر بزرگ و مادر بزرگ، عمو و عمه، دایی و خاله، همسایه قدیمی، این‌وری و آن‌وری، تا چشمشان به او می‌افتد، از درس و تحصیل و کلاس چندمی بودنش می‌پرسند. و اگر دانش‌آموزی نتوانسته باشد پشت گول درس را به‌سادگی به زمین بزند و در عمل از آن شکست خورده باشد، این رصدها، پرس‌وجوها، و جست‌وجوها با نگاهی از شماتت و سرزنش نیز همراه خواهند شد. تمامی این‌ها، حال این جوان رعنا را چنان بد می‌کنند که طنین این حال بد، در کلام دانش‌آموز کنکوری، در اردیبهشت‌ماه سالی، در ذهنم، با آهنگی حزین طنین می‌اندازد که به من گفت: «حالم خیلی بد است.»

این حال گیری، در نبود فرهنگ حال‌خوب، خوب بیکه‌تازی می‌کند! زن و شوهر چند صبحی طول نمی‌کشد که تازگی و طراوت خود را از